

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

موسوی

۳۱ جولای ۲۰۲۰

## زندگی، قصه ها و درسهایش

### فصل دوم- قسمت دوم



#### استاد محمد امان فارغی

دفتر سرمعلم "قیوم خان" نخستین اتاق در ضلع شرقی عمارت در واقع آغاز دهلیز طولانی بود. درب که در گوشه راست اتاق قرار داشت این امکان را به وجود آورده بود، که "قیوم خان" بتواند با گذاشتن یک درپرده قوس مانند، بیش از ۹۰ در صد اتاق را از دید افرادی که در دهلیز عبور و مرور می کردند، بیوشاند در عوض خودش با گذاشتن میز کارش در کنار راست اتاق و تقریباً مقابل دروازه با باز گذاشتن درب، نظارت کامل بر دهلیز داشته باشد.

وقتی به عقب درب اتاق رسیدیم، هرچند درب اتاق باز بود با آنهم با انگشت به درب اتاق زده اجازه ورود خواستم. "قیوم خان" که تا آنزمان سرش به کار خودش بالای میز خم بود، با بلند کردن سر و دیدن من، تقریباً فریاد گونه پرسید، "باز چه کدی که به اداره روانت کدن؟"

من هم که از این پتکه ها زیاد شنیده بودم و دیگر هراسی از آن نداشتم، بدون آن که داخل اتاق شوم از همانجا صدا زدم: "خودتان خواستید، اینه چپراسی آمده"

قبل از این که "قیوم خان" کدام حرفی بزند، از داخل اتاق صدای استاد "فارغی" را شنیدم که گفت: "ببخشین سرمعلم صاحب، من خواسته ام" و گفت: "بیا داخل".

همزمان با این که داخل اتاق می شدم، از این که "قیوم خان" هر چند با چهره ام آشناست، مگر نامم را نمی داند قسماً خوشحال شدم. وقتی در پرده را دور زده داخل اتاق گردیدم، در کنار چپ اتاق به دور میز بزرگی که جهت صرف غذای معلمین گذاشته شده بود، چند تن از بچه های همسن و سال خودم را نیز دیدم، که همه به دور میز نشسته و استاد "فارغی" در صدر میز جای دارد.

با رسیدن و نشستن در کنار بچه های دیگر که جمعاً ده نفر می شدیم، استاد "فارغی" بسیار صمیمانه و آرام شروع به صحبت نموده، نخست از همه خاطر ما را جمع ساخت، که نه کدام خطائی از ما سرزده و نه هم شکایتی از ما وجود دارد و لازم ندارد نگران و مشوش باشیم. بعد از آن از همه ما پرسید:

"جریده های دیواری مکتب را در دهلیز بزرگ دیده و خوانده اید؟" طبق معلول بعد از لحظه ای سکوت، همه پاسخ دادیم: "دیده ایم، مگر خواندن را گفته نمی توانیم، بعضی از مطالب آن را خوانده ایم برخی را نیز نخوانده ایم!" گرامی یاد "فارغی" با همان آرامشی که صحبتش را شروع نموده بود، با یک تبسمی که تا آن زمان در صنف شاهد آن نبودیم، گفت: "یعنی این که نخوانده اید؟! و افزود:

"در مکتب ما به اساس فیصله مجلس معلمین و قبولی مدیر صاحب، از چند سال بدین سو، برای هر دوره منهای صنف هفتم که تازه به لیسه می آیند و شاید توان انجام آن را نداشته باشند، جریده های دیواری گذاشته شده است، تا شاگردان خود متناسب با سویه و دانش شان، آن جریده را در صورت امکان ماهوار و حتا هفته وار با مطالب جدید آماده ساخته، از آن طریق ضمن آن که مشق نویسندگی می نمایند و چگونگی بیرون دادن یک نشریه را فرا می گیرند، با عرضه مطالب سودمند بقیه شاگردان را نیز کمک نمایند"

"شما هم که فعلاً همه در صنف هشتم درس می خوانید و من معلم مضمون "قرائت فارسی" همه تان هستم، از طرف من انتخاب شده اید، تا در قسمت تهیه جریده مسؤولیت بگیرید". با گفتن این جملات از جلو رویش یک کاغذ لوله شده بیرون نموده، جریده سال قبل را نشان داد. برای من که تا آن زمان به کار جمعی با چنین محتوایی اصلاً آشنائی نداشتیم و فقط این را بلد بودم که چگونه چند نفره، برای خودما، پارت خود را داشته باشیم و با همسن و سالهای مان، زور آزمائی نمائیم، شنیدن آن صحبت ها از چند جهت فکرم را به خود مشغول ساخت:

\* - فکر می کردم استاد "فارغی" به خاطر طرح سوالات مکرر، این حلقه را به گردنم می آویزد، تا دیگر در صنف زیاد پرسان نکم،

\* - اصولاً با بچه هایی که اصلاً از آنها هیچ شناخت ندارم، چگونه می شود کار مشترک انجام داد،

\* - از همه مهمتر ما که تا آن زمان در بهترین صورت اکثراً مصرف کننده بودیم و هیچ راجع به نشر یک جریده چیزی نمی دانستیم، چطور می توانستیم نخوانده ملا شده، برای دیگران مطلب نوشته و آن را از طریق جریده "صنوف هشتم" به معرض تماشا و مطالعه دیگران قرار دهیم،

\* - هر چند تا آن زمان فضای جامعه و من جمله مکاتب باز نشده بود و تقریباً در سن و سال ما کسی از فعالیت سیاسی چیزی نمی دانست و اگر هم می دانست به اساس حاکمیت فضای "دیوار ها موش دارد و موش ها گوش" حرفی نمی زد، با آنهم این هراس وجود داشت که با نوشته های خود و یا انتخاب یک موضوع نا آگاهانه زیر نشیمنگاه کدام کسی و یا مقامی خار مگیلان گذاشته شود،

این نکات و ده ها مطلب دیگر، مطالبی بودند که از ذهن من و چه بسا همه ما مانند برق گذشت و همه ما در سکوت فرو رفتیم. گرامی یاد "فارغی" که به اساس تجربه، سکوت ما برایش غیر منتظره نبود، بعد از اندکی تحمل پرسید: "خوب نظر شما چیست؟"

ما یعنی افراد نشسته به دور میز یکی به صورت دیگری نگاه کردیم، مگر از هیچ یک ما صدائی بلند نشد، بعد از پرسش مجدد استاد، من که با کمال تأسف به خاطر "پیش پزکی" در زندگی بارها ضرباتی را متحمل و مجازات شده ام، بیش از آن سکوت ننموده، تقریباً به مانند همیشه "پیش پزکی" نموده، مطالبی را که تا آن زمان ذهنم را به مثابه دشواری های کار و نابدی ها به خود مشغول ساخته بود، مطرح نمودم. به خصوص روی دو نکته بیشتر تأکید نمودم یکی نابدی ما و دیگری "خار مگیلان" احتمالی.

گرامی یاد "فارغی" بعد از شنیدن صحبت من از سایر بچه ها نیز پرسید که نظر آنها چیست، تقریباً خاموشانه همه بر صحبت من صحه گذاشتند.

با شنیدن صحبت های ما گرامی یاد "فارغی" با همان لحن آرام به مشکلاتی که من طرح نموده بودم پاسخ داده گفت: "ببینید، من هم روز اولی که جلو صنف ایستادم تا معلمی کنم، تجربه معلمی نداشتم اصولاً هیچ کسی تا به کاری دست نزنند در آن کار نمی تواند تجربه داشته باشد، این که گفته اند شنا را می توان در میان آب فرا گرفت نه در بیابان به همین معناست، لذا داشتن تجربه نمی تواند دلیل امتناع از پذیرش یک مسؤولیت باشد، به خصوص این که در تمام مراحل من خودم به کمک تان خواهم شتافت و اما در قسمت خار مگیلان، از آن جایی که هر مطلب قابل نشر، قبل از نشر از نظر من می گذرد، شما می توانید خاطر جمع باشید، که راجع به نشر هیچ مطلب مورد بازخواست قرار نخواهید گرفت."

بعد از این توضیحات که مفصلتر از آن بود که اکنون با تکیه بر حافظه می نگارم، تقریباً سکوتی مجدد بین ما حاکم شد. استاد "فارغی" سکوت را علامت رضا دانسته، از جلو رویش همان کاغذ لوله شده را باز کرده در وسط میز گذاشت و از همه ما خواست که بدان نگاه کنیم. کاغذ لوله شده که از کاغذ های معمولی زخمیتر بود و ما آن را در همان زمان یا کاغذ "کاک" می گفتیم و یا هم "کاغذ رسم"، مستطیل شکل بوده طول آن تقریباً ۵۰ الی ۵۵ سانتی متر و عرض آن ۴۰ سانتیمتر می شد. کاغذ به ستونهای مختلف تقسیم شده بود که برخی از ستونها طولانی و برخی دیگر کوتاه به نظر می رسید.

استاد بعد از آن که مطمئن شد که همه کاغذ را دیده ایم، افزود:

جریده ای که به صنوف هشتم تعلق می گیرد، به همین اندازه است. می بینید که زیاد بزرگ نیست تا شما از عهده پرکردن آن نیابید. مطالبی که باید در جریده گنجانیده شود می تواند شامل بخشهای مختلف باشد، از مقالات خودتان گرفته تا گزارشات و مصاحبه های ورزشی با ورزشکاران مکتب، اقتباس مطالب مفید و آموزنده از کتب درسی مکتب و سایر کتب، مجلات و جراید، اشعار نغز و آموزنده، مسلم است که در تمام موارد می توانید روی کمک من همیشه حساب کنید.

ما که تا آن زمان همه مصرف کننده بودیم و عادت داشتیم به گفته مردم لقمه تیار و حتا جویده را قورت نمائیم، با شنیدن صحبت های استاد "فارغی" و این که از ما می خواست تا خود مولد باشیم و مطالبی را جهت استفاده دیگران تهیه داریم، می توانم بنویسم برای همه ما تازه و تا حدی "ترسناک" به نظر می رسید. ترسناکی از آن بابت که اساساً با چنان دنیائی تا آن زمان آشنائی نداشتیم، تا جایی که به خودم بر می گردد، خلاف گفته های گرامی یاد "فارغی" که کاغذ را با آن طول و عرض کوچک معرفی می نمود و این که هرگاه ماهانه بتوانیم آن را با مطالب تازه منتشر بسازیم، کاری سهل معرفی می نمود، برای من که تا آن زمان تمام تجربه ام در امر نوشتن به همان مقالاتی محدود می شد که یا در پارچه امتحان نوشته بودم و یا هم در کار خانگی، نه تنها ساده به نظر نمی رسید بلکه وقتی به پهنای کاغذ و پرکردن و

گنج‌اندین مطالب در آن فکر می‌کردم، بدون مبالغه بنویسم، آن را کوچکتر از میدان باسکتبال جلو روی صنوف نمی‌دیدم. این که دیگران چگونه در مورد می‌اندیشیدند، نمی‌توانستم در آن لحظه حدسی بزنم.

وقتی صحبت استاد تمام شد و ما هم اندکی فکر هایمان را نمودیم، سؤالاتی از جانب برخی از ما مطرح گردید که عمدتاً به شکل جریده رابطه می‌گرفت، مثلاً این که چرا ستونها عمودی تقسیم شده اند و نه افقی و یا چرا یک ستون تا آخر صفحه امتداد نیافته و در وسط قطع شده و از این قبیل سؤالات.

گرامی یاد "فارغی" که می‌دانست ما همه نیاز به کمک داریم، بدون آن که به هیچ یک از سؤالات بی‌اعتناء برخورد نموده باشد و یا حین پاسخدهی از محتوای صحبت شان تحقیری استشمام شود، با همان حوصله مندی که صحبت را آغاز نموده بود، به یکایک پرسشهای ما بسیار آرام و دوستانه پاسخ داد. مثلاً به ارتباط شکل جریده، بسیار صریح گفت که این آیت قرآن نیست که تغییر نکند، این فقط نمونه کاریست که از سال قبل مانده، شما نه تنها حق دارید و می‌توانید دیزاین آن را تغییر دهید بلکه آوردن هرگونه تغییر مثبتی در آن باعث افتخار خودتان و مکتب تان نیز می‌باشد، به همین سان به ارتباط ستونهای عمودی و قطع شدن آنها عمدتاً به جلوگیری از خبط باصره اشاره نموده، علی‌رغم آن تغییر دیزاین را به خود ما متعلق اعلام داشت.

آخرین صحبتی که آن روز گرامی یاد "فارغی" نمود دادن وقت به همه ما جهت پرسان، مشوره و گرفتن اجازه از فامیل الی شنبه آینده بود.

ادامه دارد